

ترجمه و نگارش :  
جلال‌الدین شریعت ترشیزی

## سربداران

این سلسله کوچک با قیام عبدالرزاق یکی از روستازادگان خراسان علیه ظالم و بیدادگری حکام ابوسعید بهادرخان فرمانروای مقلوب در ایران آغاز گردید و تقریباً دوازده نفر در حدود مدت پنجاه سال در سرزمین پهناور خراسان حکومت کردند خدمات زیادی بعالم اسلام و مذهب تشیع انجام دادند و مرکز قدرت آنها شهرستان سبزوار بوده است . اکنون شرح حال سربداران و تاریخچه مستند آنها از تحریر فرانسه دائرةالمعارف اسلامی ترجمه و نقل میگردد .

سربداران نام‌عده‌ای از جنگجویان است که در قسمتی از خراسان حکومت میکردند و بعلت هدف قابل توجهی که داشتند به سربداران نامیده شدند. پس بجهت داشتن این مقصود و هدف آنها را سربدار می‌نامند و این حالت و خصیصه کاملاً عمومی این حادثه‌جویان برای پیروزی بود .

آنها نه فقط قصد و هدف فتح و پیروزی داشتند بلکه همچنین پس از مرگ ابوسعید ایلک‌خان هم خیلی فعالیت‌های نظامی داشتند ولی غیر از آن فعالیت زیاد مربوط به درویش شیعه مذهب و اهل تشیع هم داشتند و بیشتر تشکیلات و کارهای ایشان در خلال طول مدت اختلااتی بود که بعد از مرگ ابوسعید ایلک‌خان بوجود آمد و بیشتر این فعالیت‌ها و تشکیلات پس از مرگ تیمور بزرگ سرچشمه گرفته و شروع به پیشرفت کرد و در عهد ایلک‌خان به نهایت قدرت و اوج عظمت رسید . کلمه و نام سربدار را ممکن است به ماجراجو ترجمه کرد و خواند میر مورخ مشهور از قول

نخستین شخص و مؤسس سلسله سرابداران یعنی عبدالرزاق چنین نقل کرده است که «بمردی سر خود را ، بمرگ دادن هزار مرتبه بهتر که بنامردی بقتل رسیدن» و در تذکره دولت‌شاه چاپ براون ص ۲۷۵ هم يك روايت ديگري در باره اصل و ریشه نام سرابدار دارد و بنا بقول ابن بطوطه سرابداران را در عراق بنام شطار می‌نامند و در مغرب هم آنها را سکوره یا شکوره (پرنده‌ای از تیره مرغان شکاری و قوش) می‌نامیدند ، پایتخت و مقر حکومت سرابداران سبزوار در بیهق بوده است . اولین امیر سرابدار عبدالرزاق پسریکی از علویان بنام شهاب (یاتاج) الدین فضل‌الله باشتینی بود و شتین قلعه دار قدیمی شاه‌جویین بوده است . عبدالرزاق ابتدا در دستگاه ابوسعید ایلک‌خان (متوفی ۷۳۶ - ۱۳۳۵) بود و در آنجا کارساده و معمولی داشت و بعد از طرف او به کرمان رفت . عبدالرزاق تمام درآمد این ناحیه را صرف و خرج کرد اما مرگ و از بین رفتن شاهزاده مغولی موجب خوشبختی او گردید و با اجازه پیشرفت و ترقی داد و پس از آن به دهکده باشتین که زادگاه او بود برگشت و در آنجا عده‌ای از مردم ناراضی و ماجراجورا دور خود جمع کرد و در قسمتی از خراسان حکومت مستقلی تشکیل داد بعد از آن با علاءالدین محمد فریومندی وزیر جنگ کرد و اختلاف آنها زیاد شد و این وزیر در سال ۷۳۷ (۷ - ۱۳۳۶ میلادی) کشته شد و بعد از مرگ علاءالدین هم عبدالرزاق شهر سبزوار را بتصرف درآورد (۷۳۸) و این شهر حکم پایگاهی را برای ماجراجویان دولت سرابدار داشت . دولت‌شاه چنین می‌گوید که جویین و اسفراين و جاجرم و بیار و خجند را تصرف کرد در سال ۷۳۸ (۸ - ۱۳۳۷ میلادی) در ماه صفر و بقول دیگران ذوالحجه ) و پس از آن عبدالرزاق بوسیله برادرش وجیه‌الدین مسعود کشته شد یعنی ترور گردید و خود بتخت

نشست . بقول نویسندگان اسلامی مانند ابن بطوطه عبدالرزاق برخلاف برادرش مسعودیک شاهزاده ظالم و متعددی بوده است و اگر بوسیله برادرش مسعود کشته شده باشد برای احقاق ارث خود بوده است ولی درباره اولین شاهزاده سربداری مطالب افسانه آمیزی نوشته شده است که اغلب مجعول است و شاید مورخین این صفات را برای عبدالرزاق از جهت آن ذکر کرده اند تا برادرکشی مسعود را بپوشانند و این مسعود دومین فرمانروای سربدار است که لقب سلطان داشته است (ابن بطوطه چاپ دفرمری - سن گی نی تی جلد سوم ص ۶۶ - ۶۵) و باروحیه جنگجویی که داشت در صدد بود قلمرو سربداران را توسعه دهد و همیشه در این اندیشه و تخیلات و آرزومند پیشرفت کارهای خود بود و بقول ابن - بطوطه سلاطین سربداری همواره مترصد بودند که اهل تسنن را در خراسان قلع و قمع کنند . مسعود سربدار درویش حسن جسوری را با خود همراه کرد و این درویش نفوذ زیادی داشت و بععل سیاسی در زندان فرمانروای نیشابور بود و پس از چندی از زندان گریخت و بمسعود پیوست و در مورد اینکه آیا فرار او بکمک مسعود بوده یا نبوده است چیزی نمی دانیم . بقول تذکره دولتشاه مسعود خودش مرید درویش حسن جسوری بوده است . نخستین جنگ سلطان جدید سربدار برعلیه فرمانروای نیشابور ارغون شاه جوینی قربانی بوده است . احتمال می رود که این لشکر کشی در سال ۷۳۸ انجام گرفته باشد . در این جنگ سپاه ارغون شاه شکست خورد و نیشابور و جام بدست مسعود افتاد و ارغون شکست خورده برای کمک گرفتن به نزد فرمانروای جرجان طفا - تیمورخان رفت و بنظر می رسد که مسعود و درویش جسوری فرصت پیدا کردند که تمام خراسان را بتصرف درآورند . بعد اینطور بنظر می آید که قوای سربداران با طغاتیمور تلاحی و زدخورد کردند و باید اضافه کرد

که بقول تذکره دولت‌شاه دفاع تیمورخان در مرزهای اترک بوده است و بطوریکه می‌دانیم در ضمن قبل از جنگ نخستین سربدارها در جرجان مسعود با حسین کرت در هرات تلافی کردند و برای رسیدن بمقصود مسعود و جویری بطرف پادشاه هرات روی آوردند و این مطلب را بالاتر ذکر کرده‌اند و این تاریخ سال  $۱۳۴۲/۳ = ۷۴۳$  می‌باشد .

در سیزدهم صفر همان سال دو سلطان در حدود زاوه پس از زدو خورد از جنگ دست کشیدند و در این زدوخوردها حسن جویری کشته شد و یا بقولی بوسیله دشمنان خود و یابدست فرمانروای سربداری کشته گردید بالاخره نباید تعجب کرد که مسعود در همین زمان یا پس از اندکی بمقام شیخی رسیده یا بطوریکه ظهیرالدین مؤلف تاریخ طبرستان می‌نویسد (چاپ دورن صفحه ۳۲۸) .

زمام اختیار آنولایت در اکثر امور بدست شیوخ بود و چون مسعود از مقام شیوخ ترس داشت کارها را بدست آنها داد .

چنانکه گفته شد جنگ زاوه بسود سلطان هرات تمام شد بطوریکه سپاه و نیروی سربداران عقب نشینی کردند و برگشتند .

مسعود چون ناامید شد بسیزوار مراجعت کرد و خواندمیر مورخ هم گزارش جنگی را بر علیه جرجان می‌نویسد و بهمین مناسبت بهرگ برادر طفا تیمور اشاره می‌کند و مسعود در موقع مراجعت بمقر خودش از روی عقل و تدبیری که داشت بفرمانروائی استرآباد رسید (آخر سال ۷۴۳ ولی باوجود این مورخ دیگری وقوع این حادثه را در سال ۷۴۲ نوشته است (ر - ک کتاب دورن - تاریخ طبرستان و سربداران ص ۱۶۵ - یادداشت ۵) . باید دانست که در جنگ با حسین کرت این جریان صحیح باشد اینطور بنظر می‌رسد که فتح و پیروزی نصیب مسعود گردیده است و غلبه او بر برادر طفا تیمور عیناً مثل جنگ اترک بوده است . بعد از این در اثر تصرف

جرجان فرمانروای سربدار نفوذ و نیروی خود را به مازندران کشانید و در سرزمین رستم‌دار ناگهان غافلگیر شد و تمام لشکریان او مغلوب گردیدند این واقعه در ربیع‌الثانی سال ۷۴۵ برابر با اوت و سپتامبر ۱۳۴۴ میلادی بوده است.

باید دانست که مسعود بزرگترین فرمانروای سربدار بوده است قلمرو حکومت او بقول تذکره دولت‌شاه شامل سرزمین جام تا دامغان و خبوشان تاتریشیز بوده است او در زمان خویش مقتدر و صاحبقران بود ولی پس از او کارها بدست اشخاصی در خانواده عبدالرزاق افتاد که دیگر ضعیف شده بودند و بتدریج قدرت سربداران از بین می‌رفت و می‌توان گفت که پس از وی امپراطوری وسیع سربداران در کف بی‌کفایت عده‌ای نظامی حادثه‌جو و درویش و ماجراجو افتاد و با وقوع چنین اوضاع و هرج و مرج قدرت و عظمت سربداران بسرعت از بین رفت و این جریان طبیعی تاریخ بیشتر سلسله‌های قدیم شرقی است. مورد پسر کوچکی از خود بنام لطف‌الله باقی گذاشت. یکی دیگر از فاتحین بزرگ محمدانیمور است که در همان جنگ جرجان نایب‌السلطنه درسیزوار شده و قدرتی بدست آورد و دو سال و چند ماه در سال ۷۴۷ یا ۷۴۸ برابر سال ۱۳۴۷-۶ یا ۱۳۴۷-۸ فرمانروائی کرد و اوفدای توطئه و دسیسه درویشان مریدجوری و اطرافیان گردید و بقولی محرك اصلی این حادثه خواجه شمس‌الدین بوده است که چون این شخص بفرمانروائی رسید برای خود لقب کلوا یا کلو اسفندیار انتخاب کرد و در حدود یکسال فرمانروائی داشت. خواجه علی شمس‌الدین مذکور در سال ۷۴۸ یا ۷۴۹ ترور شد و در این وقت که پسر کوچک مسعود جانشین سلطان بود و از طرف دیگر پسر از علی شمس‌الدین نایب‌السلطنه دیگری بنام شمس‌الدین که برادر مسعود بود مدعی سلطنت گردید و بقول دولت‌شاه پس از هفت ماه در ذیحجه ۷۴۹ دیری نگذشت که قدرتش از بین رفت ولی علی شمس‌الدین خود دوباره قدرتی

بدست آورد و قلمرو خارجی و سلطنت را در دست گرفت ولی بعقیده مورخین بطور کلی نوع حکومت او را اینطور تلقی کرده‌اند که وی مستمر و ظالم بوده است. ولی کارهای خوبی هم داشت که مطابق شعائر و حدود اسلامی بود چنانکه نوشته‌اند از نظر تعصب اسلامی و حفظ دستورات تشیع بدستور و فرمان او در قلمرو حکومت او تعداد پانصد نفر روسپی‌بدکاره را زنده بگور کردند و همچنین نیز درباریان و افسران او در زمان خیانت وی همین فرامین را درباره بدکاران و گناه‌کاران اجرامی کردند و بعد از او هم تا چندی بوصایای او در این باره عمل می‌کردند و ناگفته‌نماند که بیشتر سربداران نسبت به ترویج اسلام و حفظ شعائر دین و رواج مذهب تشیع خدمات زیادی انجام دادند چنانکه شمس الدین مسجد جامع سبزوار را ساخت و مساجد را تعمیر کرد و در این شهر آب انبار بزرگی بنا کرد. بموجب معاهده‌ای که با طغاتی‌مور منعقد کرده بود مالکیت تمام سرزمینهای را که قبلاً در اختیار مسعود بود تضمین می‌کرد و تمام آنها در اختیار فرمانروای سربداری درآمد و همچنین تمام نواحی که قبلاً در تحت فرمان سربداران بود در زیر تسلط آنها واقع گردید و مولف تذکره دولت‌شاه چنین می‌نویسد که سربداران چون از عهده نگهداری قلمرو وسیع سربداری پس از مرگ مسعود بر نمی‌آمدند ناچار از طغاتی‌مور اطاعت و فرمانبرداری کردند و مطیع و منقاد او گردیدند. علی شمس الدین چنانکه دیدیم تا اندازه‌ای خست و بیدادگری داشت و مورد تنفر بود و اغلب باودشنام می‌دادند و حیدر قصاب سربدار دیگر بزور و تهدید مبلغ زیادی از او پول نقره می‌خواست و برای اخذ این مبلغ به کینه‌جوئی و توطئه متوسل گشت و با یحیی کرابی که یکی از افسران قدیمی مسعود بود تبنانی کرده و طبق نقشه قبلی علی شمس الدین را بدست خودگشت و این واقعه در آخر سال ۷۵۳ یا آغاز ۷۵۴ بود و یحیی کرابی در سال ۷۵۴ فرمانروائی

می‌کرد و هنوز در این کار بود که با موافقت و دستور طغاتی‌مور در شانزدهم ذوالقعدة ۷۵۴ برابر چهاردهم دسامبر ۱۳۵۸ بر طبق قول دولت‌شاه بریاست سرداران رسیده در آن مقام مستقرشد در آن وقت حیدر قصاب سمت سپهسالاری داشت و این شاهزاده جدید با وجود اینکه مقدس و یارسا بود در عین حال گاهی نیز جبار و خونخوار بود و بطوریکه می‌گفتند اختلال حواس داشت و بدین صفت مشهور بود. بزودی بین طغاتی‌مور و سردار اختلاف نظر و تفرقه بوجود آمد و علت آن این بود که یحیی کرابی از احاطه تیول‌داری نقطه مقابل تیمورخان بود و بعات يك زدو خورد و برخورد با سلطان دین به تحریك کرابی بزودی طغاتی‌مور بوسیله یکی از سرداران بازمانده‌اش ترور گردید، و جریان این موضوع را چنین تصور کرده‌اند که این حادثه بوسیله و همدستی پارتیزانهای سرداری بوده که در قلمرو وسیع تیمور فعالیت داشته‌اند. با مرگ و از بین رفتن این آخرین تمام قدرت و اختیارات اخلاف چنگیزخان مغول در این خطه و سرزمین بهناور خاتمه پذیرفت. سرداران و جانی قربانی و کرتها‌های هرات امپراطوری خان‌رابین خودشان تقسیم کردند یحیی کرابی بوسیله افراد جانی قربانی طوس رافتح کرد و در مشهد و طوس تامین آب مشروب و جریان آن خیلی زیاد فعالیت کرد و بقدری فعال بود که عاقبت بمرگ طبیعی از بین نرفت و بوسیله يك سوء قصد از طرف برادرزن یا شوهر خواهرش بنام علاءالدوله ظومار زندگی او درهم پیچیده شد (۷۵۹ هـ - ۱۳۵۸ م) و قصاب برادر پاپسر عموی ظهیرالدین فرمانروای متوفی و مهمل را بتخت نشانید و خود حیدر قصاب ناگهانی و بی‌آنکه پیش‌بینی شود در آن سرزمین سپهسالار گردید و بتدریج ظهیرالدین از سلطنت صرف‌نظر کرد و قصاب فرمانروای این قلمرو شد (رجب ۷۶۰ برابر ژوئن - مه ۱۳۵۹) در آنوقت حیدر قصاب خودش زمام امور امپراطوری سرداری را بدست گرفت اما مدت زیادی دوام نیافت و او

نصرالله باشتینی را که از باغیان بود (شاید یکی از برادران مسعود باشد) در اسفراین از پای در آورد و او قربانی يك فتنه و نقشه باغوای سپهسالار حسن دامغانی در (ربیع الثانی ۷۶۱ برابر فوریه-مارس ۱۳۶۰) گردید. حسن دامغانی بانصرالله باشتینی قرارداد و پیمان صلح منعقد کرد و برای جانشینی تخت سلطنت به بازماندگان افراد اولیه برگشتند یعنی گفتند باید از سلسله اولیه فرزندی سلطنت بردارند و بدین جهت از آن سلسله لطف الله بن مسعود علناً بتخت نشست و در آن هنگام دامغانی و نصرالله خودشان را اتابک یعنی کفیل و وصی می دانستند و در واقع فرمانروای قهری بودند. لطف الله پادشاه نالایق بی کفایت در سلطنت دوام زیادی نیاورد و بزودی بدون هیچ علت بین اتابک و پسر مسعود اختلاف بوجود آمد و در نتیجه او را زندانی کرده و بعد از چندی دستور کشتن او را داد (رجب ۷۶۲ برابر مه-ژوئن ۱۳۶۱) پس از آن حسن دامغانی به نام خود حکومت کرد و بی نظمی ها و هرج و مرج غیر منتظره شروع شد و درویش عزیز، باغبان درویش جویری فتنه و شورش را برانگیخت ولی بطوریکه می بینیم دامغانی این فتنه را جلوگیری و سرکوب کرد عزیز در طوس حصار و پناهنده شد ولی سلطان سربدار شهر را تصرف کرد و درویش عزیز را باکسان و بستگانش نفی بلد و اخراج کرد. درویش عزیز باصفهان رفت، از نقطه نظر سیاسی دامغانی اشتباه بزرگی کرد که درویش عزیز را زنده نگه داشت. در صورتیکه او اقدامات بدی بر علیه حکومت او کرده بود باضافه چیزهای دیگر هم موجب فساد این قسمت از قلمرو طغاتی مور گردید و آن ناحیه باطاعت حکومت سربدار درآمد. در آن وقت امیر ولی پسر یکی از صاحب منصبان طغاتی مور فرمانروای سربدار را در استرآباد اسیر کرد و نیروئی که بوسیله حسن دامغانی برای کمک او آمده بودند از بین برد در آن وقت معلوم شد که سربداران شهر طوس را از دست داده اند.

نجم الدین علی مؤید که یکی از عمال قدیمی شاه مسعود بود از این هرج



ومرج و آشفته‌گی اوضاع بهره‌برداری کرد وی شهر دامغان را بتصرف درآورد و درویش عزیز را از اصفهان برگرداند. قسمتی از لشکر سربدار که با امیر ولی جنگ کرده بودند به دور او جمع شدند و هنگامی که دامغانی برای محاصره قلعه شقان رفته و در شهر سبزوار نبود در غیاب او مؤید و عزیز سبزوار را تصرف و وارد شهر شدند و آرزو داشتند که یونس وزیر دامغانی از بین برود و از طرفی مجلس ترحیم و تعزیه‌ای برای لطف‌الله بن مسعود گذاشتند و بوسیله سفارشها و پیغام وعده‌ها و تهدیدات زیاد صاحب منصبان نیروی دامغانی را تحریک به ترک او کردند چون در آنوقت سپاه مجهز به جلوی قلعه شقان رسیدند پیام‌بور را دریافت داشتند و سربازان و لشکریان به مؤید پیوستند و پس از کشتن دامغانی سر او را به سبزوار فرستادند (۵/ ۱۳۶۴ م برابر ۷۶۶ هـ) پس مؤید آخرین پادشاه سربداری بجای دامغانی بتخت نشست و بنا بقول مورخین شاهزاده‌ای نجیب و سخی و پرهیزگار بود وی از طرفداران شیعیان و دین اسلام بود و این مطلب از مطالب ضرب زده شده و نوشته روی مسکوکات منسوب با و ظاهر می‌شود (رک کتاب فراهن ص ۶۳۳-۶۳۲) اما این دیانت و پرهیزگاری او مانع از این نبود که او را از شر آسیب درویش عزیز خلاص کند درویش عزیز بقدری گستاخ بود که فرامین فرمانروایش را اطاعت نمی‌کرد. با وجودی که مؤید اخلاف درویش جوری را باقی گذاشت و او به مقبره خلیفه مرشد جوری و درویش حسن جوری اهانت کرد. از لحاظ سیاست خارجی مؤید آخرین فرد سربداری همیشه در اندیشه توسعه قاهر و حکومت خود بود.

از تصرفات و فتوحات او ترشیز و خوبوشان را ذکر کرده‌اند در جنگی که باملك غیاث‌الدین هرات کرد شهر نیشابور را از دست داد و مناسبات سربدار با امیر ولی جانشین امپراطور سابق طغاتی‌مور بطور کلی دوستانه بوده است. در طی این دشمنی‌ها و مبارزات مؤید مدتی چند شهر استرآباد

را در تصرف داشت برای اینکه از او سکه‌ای بدست آمده که در این شهر بنام وی ضرب زده شده است (۴/۱۳۷۳ م - ۷۷۵ ه رجوع کنید به کتاب هوارت تاریخ مغول جلد سوم صفحه ۷۳۷) از طرف دیگر امیرولی بسطان سربدار کمک کرد و در نتیجه سلطان دوباره قدرت خود را در وقتی که در سبزواری بود بدست آورد چون قبلاً بوسیله درویش رکن‌الدین نفی بلد شده بود و از طرف دیگر بکمک کردن دسته‌جات سپاه شاهزاده فارس مطمئن و خاطر جمع بود (۹/۱۳۷۸ م - ۷۸۰ ه) .

بعد از مدت کمی بعلت اشغال کرسی شهر سبزواری بوسیله امیرولی و مؤید دوباره آتش فتنه و جنگ زبانه کشید . مؤید از تیمور بزرگ درخواست و استدعای کمک و یاری کرد (۷۸۳ یا ۷۸۱ ه رک کتاب دورن و کتاب طبرستان صفحه ۱۸۶ یادداشت ۲) . پس می‌توان چنین گفت که سلطان سربدار تمام فکر استقلال خود را از دست داده بود و می‌خواست که قلمرو حکومت او یک قسمتی از قلمرو حکومت تیمور مغول فاتح بزرگ باشد . مؤید مدتی هم در دوره تیمور باقی بود و او در سال ۷۸۸ ه برابر ۱۳۸۶/۷ بوسیله ترور کشته شد و جسدش بسبزواری حمل و در آنجا بخاک سپرده شد . پس چنانکه دیدیم سربداران از لحاظ استقلال و آزادی و ترویج اسلام و مذهب شیعه خصوصاً در خطه طوس و مشهد و خراسان خدمات زیادی انجام دادند و تاریخ سربداران چنین ختم می‌شود که در سال ۸۰۷ ه برابر ۱۴۰۴/۵ م هنوز یک طقیان و شورش بوسیله پسر مؤید بنام سلطان علی بطرفیت و برضد شاهرخ روی داد ولی این شورش بزودی دفع گردید و از بین رفت . مؤلف تذکره دولتشاه محمد بن یمین‌الدین فریومدی را هم بعنوان یکی از مداحان سربداران معرفی کرده است .

## مآخذ

- ۱- دورن- کتاب طبرستان چاپ پترزبورگ ۱۸۵۰ درص ۱۴۲ فهرست کتابهای اروپائی مربوط باین موضوع تا سال ۱۸۵۰ مندرج است .
- ۲- میرخواند روضة الصفا چاپ بمبئی سال ۱۲۶۶ جلد پنجم صفحه ۱۷۹ به بعد .
- ۳- دولتشاه - تذکرة الشعراء چاپ برون ص ۲۲۹ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۶۹ و ۲۷۵ تا ۲۸۸ و ۳۰۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۲۶ و ۴۶۲ .
- ۴- دورن - طبرستان و رویان و مازندان چاپ پترزبورگ سال ۱۸۵۰ ص ۱۰۳ تا ۱۱۲ و ۳۵۳ تا ۳۵۴ .
- ۵- ابن بطوطه چاپ دفرمری و سنگی نی تی جلد سوم فصل ۳ تا ۴ ص ۶۴ به بعد
- ۶- اوهسن - تاریخ مفلول جلد چهارم ص ۷۳۷ تا ۷۴۰ .
- ۷- هامر - پورگستال - جلد دوم ص ۳۲۴ به بعد و ۳۳۵ و ۳۴۰ و ۳۴۲ .
- ۸- هوارت - تاریخ مفلول جلد سوم صفحه ۷۲۶ به بعد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

# ترجمه حشایش

از نقایس آستان قدس رضوی

نگارش: پروفسور شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

محمد تقی دانش پژوه

دانشیار دانشگاه تهران